

متن پرسش

سلام و احترام: از همین ابتدا به حکم «من لم یشکر المنعم من المخلوقین لم یشکر الله عز و جل» از وقتی که صرف خواندن این سیاهه و پاسخ احتمالی تشکر می کنم و توفیقات روز افزون را از خداوند منان خواستارم. بعد از تحصیلات دانشگاهی و مدتی کار، احساسی داشتم که به مقصد نرسیدم و راه را گم کرده‌ام و لذا شروع کردم به مطالعه کتابهای مذهبی و توسل که به کلی از آنها بیگانه شده بودم. کتابهای شهید مطهری را توی مسیر کار می‌خواندم و در دلم به حضرات معصومین علیهم‌السلام التماس و درخواست داشتم و مدام در دلم صدایشان می‌زدم. در خواب کسی را دیدم که بسمت من می‌آید، انگار در خواب داشتم خواب می‌دیدم. ناگاه از خواب اول بیدار شدم و بلافاصله با خود گفتم که الحمدلله آقا رو دیدم سپس واقعا بیدار شدم. بعد از آن امام رضا علیه السلام را در خواب دیدم که در نهایت منو بغل کردند و ... نمی‌دونم که چطور شد که طلبه شدم و تا دو سال کسی نمی‌دانست طلبه ام و به کلی کار را رها کردم و با علاقه مشغول دروس شدم. فراز و فرود بسیاری طی شد. الان بیش از ده سال است که به لطف خدا توفیق تنفس در این فضا رو دارم. شش سال است که ازدواج کرده و طی این مدت مدام و هر هفته به شهرستان که چهار ساعت راه هست رفت و آمد دارم برای دیدار زن و فرزند. همسرم تحمل می‌کنند و گلایه ندارند، می‌گویند که پس از این سختی‌ها، نتیجه خواهیم گرفت و ... اما بچه‌ها هر هفته دلتنگی دارند و ... بعد از طلبگی از آنجایی که اصلاً طلبه در خانواده و اقوام نداریم، با فشارهای زیادی از جانب آنها روبرو بودم مخصوصاً که تعدادی از اقوام ضدیت خاصی با این قشر داشتند و دارند. با آشنایی که داشتند، پیشنهاد کارهایی را می‌دادند تا من رو از این راه منصرف کنند. امسال توی آزمون استخدامی آموزش و پرورش شهرستان شرکت کردم. البته ثبت‌نام در پشت‌بام حجرات هم ماجرای دارد شنیدنی. بعد از دو ساعت تلاش فراوان برای ثبت‌نام، ساعت از دوازده شب گذشت و نتوانستم ثبت‌نام را تمام کنم، هر بار خطا می‌داد و ... ساعت از یک شب گذشته بود که لینک ثبت‌نام رو برداشتند. رو کردم به خدا و گفتم که راضی به رضای شما هستم، اگر نباید از این راه بروم حرفی نیست. ناگاه لینک برگشت و دوباره تلاش کردم اما اتصال به ثبت احوال قطع بود و ... بالاخره موفق شدم. ساعت از یک و نیم گذشته بود. الان بعد از قبولی در آموزش و پرورش، این دغدغه را دارم که آیا با توجه به شرایط خانواده و اینکه نمی‌توانند به اصفهان بیایند، آیا در طرح هجرت شرکت کنم یا به روال سابق ادامه دهم یا به آموزش و پرورش بروم و تبلیغی در مدرسه باشد یا درس را با وجود علاقه بسیار در حوزه اصفهان کما سابق ادامه دهم مخصوصاً که در اصفهان روابط اجتماعی زیادی دارم ولی در شهرستان، اینقدر وسیع روابط ندارم و میشه گفت شخصیت اجتماعی بنده در

اصفهان شکل گرفته است. دغدغه بنده اذیت شدن بچه‌ها است و از طرفی سخت است که از بحث و درس فاصله بگیرم. مادرم دوست نداشته از همون اول لباس بپوشیم و منم به احترامشون توی شهرستان لباس نمی‌پوشم لذا تبلیغ در شهرستان با چالش روبرو است. همسر هم به روستاها نمی‌توانند همراه بیایند لذا تبلیغ در روستا هم از لحاظی شبیه تحصیل در اصفهان از جهت دوری و ... است. خیلی از جنبه‌ها ناگفته ماند زیرا نوشتن همه جهات از جهاتی ناممکن است. لطفاً ما را دعا کنید و اگر نکته‌ای به نظرتان می‌رسد از ما دریغ نفرمایید. خداوند می‌فرماید، لا نضیع أجر المحسنین. والسلام علیکم ورحمه‌الله

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: امید است ان شاءالله خداوند بهترین تقدیراتش را برایتان مقدر کند. باز هم اگر آمادگی شما در تحصیل حوزوی و تبلیغ است؛ در این مورد فکر کنید و سعی شود موانعی که در این راه پیش می‌آید را با حوصله برطرف نمایید. موفق باشید